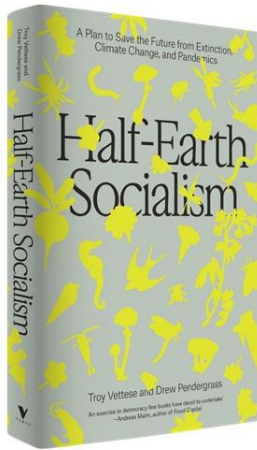


بررسی دو کتاب در زمینه‌ی اکوسوسیالیسم

کریستین استاچ

ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



VICTOR WALLIS

(۱)

بررسی کتاب

انقلاب سرخ - سبز: سیاست و فناوری اکوسوسیالیسم

اثر ویکتور والیس



RED-GREEN REVOLUTION

THE POLITICS AND TECHNOLOGY OF
ECOSOCIALISM

VICTOR WALLIS

چکیده

انقلاب سرخ - سبز ویکتور والیس در مورد اکوسوسیالیسم به‌عنوان سیاست است. او اصلاحات ضروری کوتاه‌مدت اکوسوسیالیستی، به‌ویژه در مورد فناوری‌ها را در چالش بلندمدت لازم برای ایجاد انقلاب در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مورد بحث قرار می‌دهد. او خط سیاسی یک سازمان بالقوه‌ی اکوسوسیالیستی را درون یک جنبش به‌عنوان امری طبقاتی ترسیم می‌کند و آن را از مواضع فراساخت‌گرا (hyper-constructivist)، ضدفاجعه‌باور و تقاطع‌گرا (اینترسکشنال) متمایز می‌کند. علی‌رغم محاسن غیرقابل‌انکار آن، این استدلال نیاز به نظریه‌پردازی اجتماعی - اقتصادی بیشتری دارد.

ویکتور والیس، استاد رشته‌های فرهنگی در کالج موسیقی برکلی، را می‌توان یکی از متفکران سیاسی پیشرو جنبش اکوسوسیالیستی در جهان انگلیسی‌زبان در نظر گرفت - درست مانند جان بلامی فاستر و پل برکت، افراد کلیدی اجتماعی و نظریه‌پردازان اقتصادی در این زمینه (برکت ۱۹۹۹، ۲۰۰۶؛ فاستر ۲۰۰۰؛ فاستر و برکت ۲۰۱۶؛ فاستر، کلارک و یورک ۲۰۱۰)، و آندریاس مالم که یک تاریخ‌دان ماهر است (مالم ۲۰۱۶). البته این دسته‌بندی به‌شدت شماتیک و با تفکر دیالکتیکی این پژوهشگران در تناقض است. همگی آن‌ها سهم مهمی در نظریه‌ی اجتماعی، تاریخ و سیاست داشته‌اند. اما این تمایز کمک می‌کند تا مشخص شود که کتاب والیس، مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده در ۲۰ سال گذشته، اساساً درباره‌ی چیست. این کتاب از لحاظ نظری به‌شکلی کاملاً آگاهانه در مورد اکوسوسیالیسم به‌عنوان سیاست در نیمکره‌ی غربی است. رویکرد نویسنده از جنبه‌ی علم سیاسی به توسعه‌ی اجتماعی و بوم‌شناختی ویرانگر سرمایه‌داری دارای نقاط قوت آشکار و برخی نقاط ضعف است. اجازه دهید با نقاط قوت شروع کنیم.

سیاست اکوسیالیسم

والیس معتقد است که طبیعت و انسان‌ها دشمن مشترکی دارند، تا اصطلاح جوئل کوول، بوم‌شناس ضد سرمایه‌داری را که اخیراً در گذشته است، کسی که سرمایه‌داری را دشمن طبیعت توصیف می‌کند، انتخاب و گسترش دهد (نگاه کنید به Kovel 2002، ۱). والیس در مقالات مختلف، استثمار انسان‌ها و تخریب طبیعت در جامعه‌ی معاصر را حاصل جست‌وجوی سرمایه‌داری برای سود، رشد، انباشت و کالایی‌سازی توصیف می‌کند که به‌قول مارکس، شیرهی منابع اصلی تمام ثروت - خاک و کارگر را می‌مکد (مارکس [۱۸۶۷] ۱۹۹۶، ۵۰۸). از یک‌سو، امروزه توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری همان طور که والیس بارها به خوانندگان یادآوری می‌کند حاکی از انقراض احتمالی نوع بشر است. از سوی دیگر، باعث ایجاد اشکال متعددی از تخریب بوم‌شناختی می‌شود که بسیار فراتر از تغییرات اقلیمی است. به‌گفته‌ی والیس، پاسخ و بدیل این مشکلات جدی «جامعه‌ی سوسیالیستی بوم‌شناختی» است. او آن را چنین تعریف می‌کند: «جامعه‌ای که در آن هیچ تقسیم طبقاتی وجود ندارد و انسان‌ها در تعادل با بقیه‌ی طبیعت زندگی می‌کنند» (والیس ۲۰۱۸، ۲۱)، و نیازهای مادی را بدون اعمال هزینه‌ی بیشتر بر محیط زیست برآورده می‌کند. سنگ بنای چنین شکل‌گیری اجتماعی جدیدی «اقتصاد مبتنی بر نیاز» و «فرهنگ همکاری» خواهد بود (والیس ۲۰۱۸، ۱۹۳). برای ساختن چنین جامعه‌ای، والیس از «تغییر ابعاد انقلابی» به‌عنوان «تنها راه برون‌رفت از بحران ناامیدکننده و زیست‌محیطی» دفاع می‌کند (والیس ۲۰۱۸، ۳۱). والیس در سراسر کتاب تکرار می‌کند که این فرایند باید سوسیالیستی و دموکراتیک و مبتنی بر حمایت گسترده‌ی مردمی باشد. اما جنبشی که از روند انقلابی حمایت می‌کند باید «به یک سازمان پادهمونیک کارآمد تبدیل شود» (والیس ۲۰۱۸، ۳۴). علاوه بر این، والیس پروژه‌ای را که این سازمان باید به‌عنوان یکی از موارد «واگردانی» اقتصادی و زیست‌محیطی ترویج کند، مفهوم‌سازی می‌کند (والیس ۲۰۱۸، ۲، ۲۸، ۶۶، ۱۱۱، ۱۹۷). با توجه به سیاست عملی اکوسوسیالیستی، این تمرکز بر یک پروژه‌ی واگردانی (conversion) ارزش بالایی دارد زیرا یک استراتژی انقلابی بلندمدت را با اصلاحات کوتاه‌مدت ممکن و بینش‌های نظری با سیاست‌های عملی روزمره مرتبط می‌کند.

برای والیس، فناوری - به معنای دستگاه‌ها، دانش علمی و تجربه‌ی سازمانی - برای چنین فرایند واگردانی نقشی کلیدی دارد. او در سه فصل از نه فصل، موضوع و مسئله‌ی مربوط به پیشرفت را به‌طور عمیق مورد بحث قرار داده و در بخش‌های دیگر کتاب به آن پرداخته است. در آغاز، او به «ادعای بی‌طرفی فناورانه» می‌پردازد که آن را «یکی از قوی‌ترین پشتوانه‌های ایدئولوژیک سرمایه» می‌پندارد (والیس، ۲۰۱۸، ۳۷). او به‌اشتباه این ادعا را به کارل مارکس نیز نسبت می‌دهد. والیس سپس به انتقاد از سرمایه‌داری، یعنی استفاده‌ی بهره‌ورانه و ابزارگرایانه از فناوری برای ایجاد سود و نیاز مرتبط با آن به نوآوری دائمی می‌پردازد. مشکلاتی که او می‌بیند در پیامدهای بی‌امان بوم‌شناختی و اجتماعی استفاده از آن‌ها نهفته است. او همچنین به خطراتی اشاره می‌کند که «رایانه‌ای کردن» فعلی (والیس ۲۰۱۸، ۱۸۸) - که توسط طبقه‌ی حاکم برای کاهش بحران سرمایه‌داری استفاده می‌شود - برای کارگران و محیط‌زیست در پی دارد. علاوه بر این، والیس ادعای خود را علیه مدل شوروی به‌دلیل «شکست آن در نقض ساختار اقتدارگرای تشکیلات اقتصادی مولد» مطرح می‌کند (والیس، ۲۰۱۸، ۴۳). در مقابل، از نظر او، فناوری سوسیالیستی با «سازگاری و توانایی آن در پیشبرد اهداف کلی سوسیالیسم»، یعنی «برابری اجتماعی» و «سلامت زیست‌محیطی» تعیین می‌شود و باید این‌گونه باشد (والیس، ۲۰۱۸، ۴۷). تفکر سیاسی انضمامی والیس در این بحث آشکار می‌شود. او پیشنهادهای مفید زیادی ارائه می‌کند. این امر به‌ویژه در مورد دموکراتیزه کردن استفاده و دانش فناوری‌ها که شامل مالکیت اجتماعی، تصمیم‌گیری اجتماعی، مفهوم بازنگری شده از کارایی که با حفاظت از طبیعت و انسان تعریف می‌شود، و آموزش عمومی برای توانمندسازی همه به بهترین حالت برای مدیریت فناوری‌ها صدق می‌کند. بخش‌های لازم برای تغییر فناورانه، به‌گفته‌ی نویسنده، حداقل شامل کشاورزی، صنعت، اطلاعات، ارتش و بهداشت عمومی است. اما والیس فرایند واگردانی اقتصادی و بوم‌شناختی را که برای متحول کردن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ضروری است، به فناوری‌ها تقلیل نمی‌دهد. او به‌خوبی از این واقعیت آگاه است که عوامل یک انقلاب اکوسوسیالیستی، به‌عنوان مثال، باید با میلیتاریسم و امپریالیسم مقابله کنند، زیرا «یگانه فاجعه‌بارترین تأثیر انسانی بر محیط‌زیست، جنگ‌افزارهای

مدرن است» (والیس ۲۰۱۸، ۱۹۴). اجرای «تحول فرهنگی مردمی» (والیس ۲۰۱۸، ۱۰۹) نیز ضروری تلقی می‌شود.

جنبشی طبقاتی

متقاعدکننده‌ترین بخش‌های کتاب آن‌هایی است که والیس با موضوعات علمی و سیاسی بحث‌برانگیزتری درگیر می‌شود. همان‌طور که والیس خط یک جنبش توده‌ای سرخ - سبز را مشخص می‌کند، متعهد به انتقادات جدی و معوق از گرایش‌های مختلف است که مانع از یک برنامه‌ی اکوسوسیالیستی می‌شود. قبل از هرچیز، او انواع راهبردهای سرمایه‌دارانه‌ی سبز برای تکنوکراسی، فتیسیسم بازار و سبزشویی را رد می‌کند. به‌عنوان مثال، او نشان می‌دهد که ایده‌ی «زغال‌سنگ پاک» (والیس ۲۰۱۸، ۱۱۹-۱۲۰) نه تنها با منافع طبقه‌ی حاکم کاملاً سازگار است، زیرا هیچ کاهشی در انتشار CO₂ وجود ندارد، بلکه با فناوری‌های جدید و آزمایش‌نشده، تنها قصد جذب و جداسازی CO₂ را دارد. همچنین روال معمول و بدون تغییر، یعنی رشد اقتصادی به‌نفع عده‌ای محدود و نابودی طبیعت را، ترویج می‌کند.

دوم، والیس به‌طور قانع‌کننده‌ای از تز تأثیرگذار «تولید طبیعت» نیل اسمیت جغرافی‌دان رادیکال انتقاد می‌کند. او آن را به دلیل رویکرد فراساخت‌گرایانه و نوتولیدگرایانه‌ی آن نسبت به طبیعت رد می‌کند. اسمیت به‌شکلی یک‌جانبه طبیعت را صرفاً نتیجه‌ی تولید انسان می‌داند. او تفاوت‌های کیفی میان طبیعت و جامعه از یک سو و میان رابطه‌ی اجتماعی با طبیعت به ترتیب در سرمایه‌داری و سوسیالیسم از سوی دیگر را نادیده می‌گیرد. بنابراین، بر اساس پیش‌فرض «ایده‌الیستی» اسمیت (والیس ۲۰۱۸، ۱۰۲)، هیچ چالش واقعی برای ویرانگری اکولوژیک سرمایه‌داری و بر این اساس، نیازی ذاتی به سوسیالیسم وجود ندارد.

استدلال سوم علیه «ضد "فاجعه‌باوران"» است (والیس ۲۰۱۸، ۱۵۴). به‌گفته‌ی والیس، نمایندگان این موضع «سیاست‌های زیست‌محیطی ضعیف به‌اصطلاح فاجعه‌باورانه‌ی چپ اکولوژیکی» را سرزنش می‌کنند (والیس ۲۰۱۸، ۱۵۴) و بنابراین، خواستار «اقدامات "معتدل"» هستند (والیس ۲۰۱۸، ۱۵۵). والیس قادر به رد این

اتهام است. او به‌طور متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کند که انکارگرایی سیاسی و مناسبات قدرت بین طبقات، دلایل واقعی فقدان سیاست‌های زیست‌محیطی در ایالات متحده است. علاوه بر این، مواردی مانند آلمان که در آن آگاهی از تخریب زیست‌محیطی بالاتر و سیاست‌های رسمی محیط‌زیستی توسعه‌یافته‌تر است (در مقایسه با ایالات متحده، نه در رابطه با مشکلات واقعی اکولوژیکی!) نشان می‌دهد که استدلال ضدفاجعه‌باوران اشتباه است. آن‌ها نشان می‌دهند که قوی‌ترین سیاست‌های بوم‌شناختی در جایی غالب است که آگاهی از فاجعه‌ی بوم‌شناختی واقعی در بالاترین حد خود است. علاوه بر این، از نظر والیس، ضدفاجعه‌باوران با پوشاندن «درک ریشه‌های سرمایه‌دارانه‌ی بحران» هدفشان مانع‌تراشی در عمل سیاسی است (والیس ۲۰۱۸، ۱۵۵؛ تأکید در اصل). بنابراین، او نتیجه می‌گیرد، «انکارگرایان آشکار آگاهی زیست‌محیطی را از موضع راست تضعیف می‌کنند، ضدفاجعه‌باوران این کار را از موضع چپ انجام می‌دهند» (والیس ۲۰۱۸، ۱۵۵).

در نهایت، والیس یکی دیگر از موضع‌گیری‌های لیبرال چپ رادیکال را مورد انتقاد قرار می‌دهد: تقاطع‌یافتگی (اینترسکشنالیتی). او تقاطع‌یافتگی را مفهومی به‌روز می‌داند که توسط روشنفکران سازمانی به‌اصطلاح جنبش‌های اجتماعی جدید استفاده می‌شود. والیس این مفهوم را از آن‌رو رد نمی‌کند که هدفش پیوند مبارزات مترقی حوزه‌های مختلف است. برعکس، او صریحاً پیشنهاد گرد هم آوردن جنبش کلاسیک سوسیالیستی و جنبش‌های اجتماعی جدید را تأیید می‌کند. برای این منظور، او حتی از انتقاد از رویکرد بورژوازی - رهایی‌بخش که اکثریت رویکردهای تقاطع‌یافتگی را در خود جای داده است، اجتناب می‌کند. اما والیس ملاحظات موجه دیگری نیز علیه آن‌ها دارد. به‌عنوان مثال، آن‌ها اشکال مختلف ظلم را برابر و هم‌تراز هم قرار می‌دهند. جدا از اظهارنظرهای مکرر در این مورد، او یک فصل کامل را به این مسئله اختصاص داده است. از نظر والیس، تفاوت‌های مهمی بین اشکال مختلف سرکوب طبقه‌ی کارگر، زنان، سیاه‌پوستان و غیره با توجه به رشد تاریخی آن‌ها وجود دارد. والیس تلاش می‌کند نشان دهد که اولاً، «آنچه اختلاف طبقاتی را از هر نوع اختلاف غیرطبقاتی متمایز می‌کند... این است که تفاوت طبقاتی ذاتاً موضوعی مربوط به سلطه است. هیچ طبقه‌ی حاکمی بدون موضوع تحت‌سلطه وجود ندارد» (والیس ۲۰۱۸، ۱۷۷؛ تأکید در اصل).

طبقه «به‌طور انحصاری برحسب اعمال قدرت توسط مجموعه‌ای از افراد بر دیگران تعریف می‌شود» در حالی که «هیچ زوجی از ویژگی‌های زیست‌شناختی یا فرهنگی به‌خودی‌خود مستلزم رابطه‌ی سلطه نیست» (والیس ۲۰۱۸، ۱۷۷). دوم، ستم طبقاتی با دیگر اشکال ستم متفاوت است، زیرا گروه‌هایی از مردم را در بر می‌گیرد که در جنبه‌های مختلف تفاوت‌های اجتماعی تحت‌ستم قرار می‌گیرند: تمامی آن‌ها به‌عنوان کارگران مزدی استعمار می‌شوند. همان‌طور که والیس تأکید می‌کند، این «به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند از اهمیت تمام جنبه‌های خاص ستمگری بکاهد». اما، او نتیجه می‌گیرد، «تقاطع‌یافتگی شیوه‌های سلطه، آن‌ها را از نظر راهبردی معادل نمی‌سازد» (والیس ۲۰۱۸، ۱۸۰). بنابراین او از «اولویت سیاسی طبقه» (والیس ۲۰۱۸، ۱۶۰) در یک مبارزه‌ی مشترک دفاع می‌کند. والیس می‌گوید: «طبقه‌ی کارگر تجسم ضمنی، اگر نه صریح، عقلانیت بوم‌شناختی است» (والیس ۲۰۱۸، ۱۴۱).

والیس در مرزبندی با دیگر مفاهیم موضوعات اکوسوسیالیستی انقلابی که به جنبش‌های اجتماعی جدید امتیازات ویژه می‌دهند، به‌وضوح تأکید می‌کند که موضوع تغییر طبقه‌ی کارگر است. مشابه مفهوم جان بلامی فاستر، برت کلارک و ریچارد یورک از «پرولتاریای زیست‌محیطی» (فاستر، کلارک و یورک ۲۰۱۰، ۳۹۸)، والیس ریشه‌ی انقلاب را در جنبش‌های کارگران روستایی در پیرامون سیستم جهانی سرمایه‌داری، جنبش‌های اجتماعی جدید و جنبش کارگری سنتی می‌داند. با این حال مثال نخستین که والیس مطرح می‌کند جنبش‌های بومی هستند که در پیرامون جهانی قرار دارند و با تصور کلی او از یک موضوع انقلابی مبتنی بر طبقات بدون تناقض نیست. اگرچه بدون شک ما می‌توانیم از جوامع بومی در مورد خودسازمان‌دهی و نحوه‌ی رفتار با طبیعت چیزهای زیادی بیاموزیم، من استدلال می‌کنم که باید از رمانتیک کردن آن‌ها، روابط اجتماعی و بوم‌شناختی آن‌ها خودداری کنیم. علی‌رغم این انتقاد، والیس از آن‌رو که به خواننده نکات قانع‌کننده‌ای در مورد عملی بودن این‌گونه جنبش اکوسوسیالیستی ارائه می‌دهد شایسته‌ی تقدیر است. برای این منظور، او منابع الهام‌پر بار مختلفی را گردآوری کرده است. از جمله مبارزه‌ای است که توسط سازمان‌دهنده‌ی اتحادیه‌ای، آنتونی مازوکی از کارگران نفت، مواد شیمیایی و اتمی ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۶۰

و ۱۹۷۰ علیه «خطر زیست‌محیطی در بلافاصله‌ترین و فوری‌ترین جلوه‌های آن، چه در داخل و چه در خارج از محل کار» رهبری می‌شود (والیس ۲۰۱۸، ۱۴۳). به‌گفته‌ی والیس، مازوچی «نخستین زیست‌بوم‌گرای رادیکال» (والیس ۲۰۱۸، ۱۴۳) در جنبش کارگری ایالات متحده بود. او همچنین به جودی باری، کارگر سابق صنعت چوب و کنشگر «اول زمین کالیفرنیا!» در شمال اشاره می‌کند. در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰، او برای گنجاندن منافع کارگران در سیاست‌های مردمی اکولوژیکی رادیکال موضع گرفت. علاوه بر این، والیس به منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی زاپوودنیک تاریخی، اولین ذخایر طبیعی که در اتحاد جماهیر شوروی جوان تأسیس شد، و به کوبا اشاره می‌کند. در این جزیره، «دولت بازگشت تمام‌وکمال به روش‌های کشاورزی ارگانیک» و برنامه‌ی احیای جنگل را ترویج کرد که «الگوی در نوع خود» است. این اقدام «تنها زیستگاه باقی‌مانده را برای بسیاری از گونه‌های گرمسیری قاره‌ی آمریکا و باغ‌های شهری کاشته شده در مقیاس بزرگ ارائه می‌دهد» (والیس ۲۰۱۸، ۱۱۲).

تعمیق نظریه‌پردازی اجتماعی - اقتصادی سیاست

اکوسوسیالیستی

همانند نقاط قوت، نقاط ضعف کتاب والیس نیز از رویکرد تا حدی «سیاست‌گرایانه»ی او سرچشمه می‌گیرد. به نظر من، فاقد نظریه‌پردازی اجتماعی - اقتصادی بعدی است. این امر منجر به مشکلاتی در استدلال والیس و همچنین در ارزیابی‌های سیاسی او می‌شود. سه نمونه را مطرح می‌کنم.

اولاً، اگرچه من با والیس در نقد رویکردهای تقاطع‌بافتگی موافق هستم و قویاً از نظر او مبنی بر مبارزه‌ی متحد طبقاتی علیه سرمایه و ساختارهای اجتماعی سرمایه‌داری حمایت می‌کنم، اما مفهوم طبقه عمدتاً به‌عنوان مناسبات قدرت از نظرگاه خارج می‌شود. مارکس در سرمایه‌نشان می‌دهد که رابطه‌ی سرمایه در وهله‌ی اول یک رابطه‌ی سیاسی قدرت نیست، بلکه یک رابطه‌ی اقتصادی - اجتماعی استثمار است که از رابطه‌ی بازار خاص تاریخی و همچنین روابط تولیدی تشکیل شده است. این روابط اجتماعی - اقتصادی لزوماً مبتنی بر استثمار اقتصادی همه‌ی کارگران مزدبگیر توسط

سرمایه است. بدون تأیید و احراز سیاسی آن‌ها، این روابط استثماری نمی‌توانست حفظ و هیچ سودی حاصل شود. بنابراین، رابطه‌ی سرمایه آشکارا یک رابطه‌ی قدرت نیز هست. اما سیاست انگیزه‌ی اصلی آن نیست. علاوه بر این، صرف‌نظر از تبیین‌های تاریخی گوناگونی که والیس درباره‌ی ستم بر زنان، سیاه‌پوستان و غیره بیان می‌کند، آن‌ها را متفاوت می‌دانم. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری واقعی، آن‌ها ریشه در فوق‌استثمار اقتصادی توسط سرمایه و همچنین در مبارزات طبقاتی خاص وابسته به تفاوت‌های فرهنگی و بیولوژیکی دارند. بر این اساس، دلیل این‌که ما باید به مبارزه علیه سرمایه و تمام اشکال ستمگری بر طبقات تکیه کنیم این است که شاهرگ حیاتی سرمایه در گرو استثمار همه‌ی کسانی است که ابزار تولید ندارند و مجبورند نیروی کار خود را بفروشند. سرنگونی سرمایه‌داری، از جمله نقد ایدئولوژی و مبارزه‌ی طبقاتی علیه ستمگری، یگانه فرصت رهایی از استفاده‌ی ظالمانه از تفاوت‌های فرهنگی و زیست‌شناختی را فراهم می‌کند.

مثال دومی که می‌خواهم درباره‌ی آن بحث کنم، استدلال والیس است که مبارزه‌ی بوم‌شناختی، در آخرین تحلیل، بر خطر بالقوه‌ی بقای گونه‌ها استوار است و بنابراین زمینه را برای کنش جمعی فراهم می‌کند. بدیهی است که تهدید واقعی و از نظر علمی اثبات شده است و بنابراین، همان‌طور که آندریاس مالم، بوم‌شناس سوئدی می‌گوید، ما باید «هراسی را که بسیاری از ما احساس می‌کنیم به سطح متناسبی از کنش سیاسی هدایت کنیم» (Malm 2018). اما فکر می‌کنم این رویکرد را می‌توان با یک تحلیل طبقاتی اجتماعی - اقتصادی نیز عمیق‌تر کرد. قبل از این‌که بقای نوع بشر در خطر باشد، تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، این شکل امپریالیستی انقراض طبقاتی وجود داشته، دارد و خواهد داشت. همان‌طور که به خوبی آشکار است، طبقه‌ی کارگر و افراد جاشیه‌نشین پیرامون در حال حاضر اولین قربانیان تخریب بوم‌شناختی طبیعت و گونه‌های جانوری بوده‌اند. با وجود این، نمایندگان اقتصادی و سیاسی سرمایه‌قادرند دیوارهایی بسازند تا پرتاتاریای پیرامون را از دژهای خود دور نگه دارند. بنابراین، طبقات استثمار شده و مردم به حاشیه رانده شده در وهله‌ی اول مجبور نیستند برای بقای

گونه‌ها، اگرچه حاملان عینی این پروژه هستند، بلکه برای بقای خود به‌عنوان یک پروژه‌ی طبقاتی انترناسیونالیستی از پایین مبارزه کنند.

سومین و آخرین مثال برای نشان دادن فایده‌ی گنجاندن نظریه‌ی اجتماعی - اقتصادی در گفتمان سیاسی والیس، اصرار او بر کاهش مصرف انسانی است. به نظر من او دو شکل از مصرف را که مارکس در شکل مصرف مولد و مصرف فردی متمایز می‌کند، با هم مخلوط می‌کند. من با نظر والیس موافقم که مصرف نیز باید سیاسی شود. به نظر می‌رسد این امر در کلان‌شهرهای امپریالیستی، به‌عنوان مثال، در زمینه‌ی تولید و استفاده از خودرو، تولید و خوردن گوشت یا تولید و استفاده از سلاح، مناسب و حداقل ممکن باشد. با این وجود، تمایز بین مصرف مولد و فردی برای بررسی بخش‌های اصلی تخریب زیست‌محیطی، شناسایی کانون‌های استراتژیک مبارزه‌ی طبقاتی اکوسوسیالیستی و ایجاد موضعی روشن در برابر سیاست مصرف‌کننده که فقط بر مصرف فردی متمرکز است، ضروری است. تمرکز بر مصرف فردی از نظر سیاسی گمراه‌کننده است زیرا از مصرف مولد که برای انسان و طبیعت بسیار بدتر است، منحرف می‌شود و به این دلیل که یکی از استراتژی‌های جناح‌های سرمایه است که سرمایه‌داری سبز را ترویج می‌کنند. این امر پتانسیل مقاومت را در یک مکانیسم بازخورد بازار و بهینه‌سازی که تصمیمات خرید را با ارزش‌های اخلاقی مرتبط می‌کند، کانالیزه می‌کند و بنابراین، گردش سرمایه را دست‌نخورده نگه می‌دارد در حالی که اقدام تعیین‌کننده برای اکوسوسیالیسم شکستن آن است.

با وجود این مخالفت‌ها، کتاب ویکتور والیس به‌شدت توصیه می‌شود. به‌ویژه، این به تلاش نویسنده برای توسعه سیاست‌های اکوسوسیالیستی برای ایجاد تغییر در تاریخ مربوط می‌شود، که تحت شرایط پیچیده‌ی معاصر که مستقیماً با آن مواجه و یا از گذشته منتقل شده است، مبارزه کرده است.

منابع

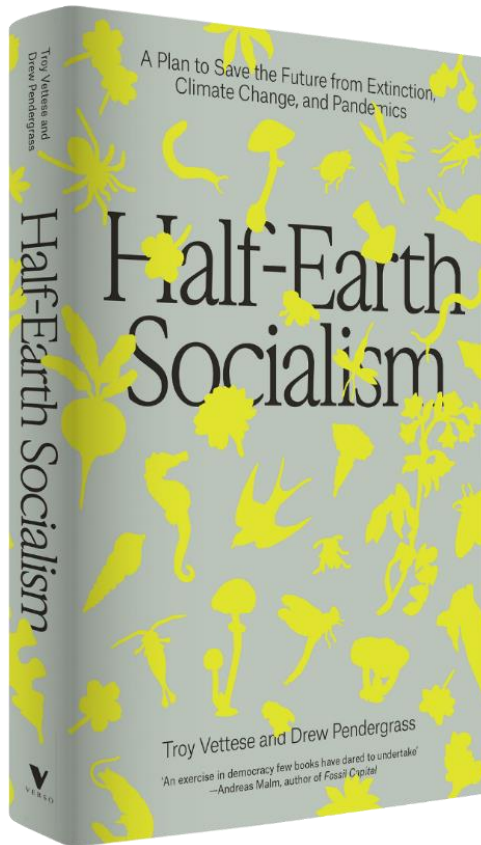
- Burkett, P. 1999. *Marx and Nature: A Red and Green Perspective*. New York: St. Martin's Press.
- Burkett, P. 2006. *Marxism and Ecological Economics: Toward a Red and Green Political Economy*. Boston/Leiden: Brill.

- Foster, J. B. 2000. *Marx's Ecology: Materialism and Nature*. New York: Monthly Review Press. Foster, J. B., and P. Burkett. 2016. *Marx and the Earth: An Anti-critique*. Leiden/Boston: Brill.
- Foster, J. B., B. Clark, and R. York. 2010. *The Ecological Rift: Capitalism's War on the Earth*. New York: Monthly Review Press.
- Kovel, J. 2002. *The Enemy of Nature: The End of Capitalism or the End of the World?* London: Zed Books.
- Malm, A. 2016. *Fossil Capital: The Rise of Steam Power and the Roots of Global Warming*. London: Verso.
- Malm, A. 2018. "Channel the Panic into Political Action." Accessed September 10, 2018. <https://mronline.org/2018/05/26/channel-the-panic-into-political-action/>.
- Marx, K. [1867] 1996. *Capital: A Critique of Political Economy*, vol. 1. Vol. 35 of *Marx/Engels Collected Works*. Moscow: Progress Publishers.
- Wallis, V. 2018. *Red-Green Revolution: The Politics and Technology of Ecosocialism*. Toronto: Political Animal Press.

(۲)

بررسی کتاب

سوسیالیسم نیمه‌ی زمین: طرحی برای نجات آینده از انقراض،
 تغییرات اقلیمی و بیماری‌های همه‌گیر
 نوشته‌ی: درو پندرگراس - تروی وتسه



بهترین راه برای ارج نهادن بر کتاب مورخ محیط‌زیستی تروی وتسه و مهندس محیط‌زیستی درو پندرگراس، تمرکز بر ایده‌های برنامه‌ای خاص آن‌ها در مورد چگونگی برخورد با بحران اکولوژیکی کنونی و - لازم است به‌صراحت آن را اضافه کنیم - بحران حیوانی سرمایه‌داری است. این جنبه است که در مقایسه با حجم فزاینده‌ی ادبیات اکوسوسیالیستی برجسته می‌شود. برعکس، ادغام طرح‌های پیشنهادی اکوسوسیالیستی و حقوق حیوانات تحت لوای سوسیالیسم، این کتاب را در رابطه با اکثریت قریب‌به‌اتفاق ادبیات مطالعاتی انسان - حیوان نیز خاص می‌کند، حتی اگر سوسیالیسم صرفاً به‌شکلی ضعیف تعریف شده باشد (صفحات ۱۱۱، ۱۳۰).

پیشنهاد‌های اصلی ارائه شده در فصل دوم ساده اما قانع‌کننده هستند: اول، نیمی از سیاره را دوباره وحشی کنید تا تنوع زیستی را دوباره پرورش دهید، چاه‌های طبیعی برای انتشار CO₂ ایجاد کنید، و با ششمین انقراض جمعی مقابله کنید و به حیوانات پناه بدهید. دوم، برچیدن صنعت حیوانی و معرفی و گنیسم به‌عنوان اصلی از شیوه‌ی زندگی سوسیالیستی جدید برای پایان دادن به کشتار حیوانات، کاهش احتمال شیوع بیماری‌های همه‌گیر جدید، صرفه‌جویی در مقادیر زیادی از زمین و محصولات کشاورزی، گسترش زیستگاه‌ها و نقاط حساس تنوع زیستی، توسعه‌ی یک رژیم غذایی سالم و تخلیه‌ی فوران قابل توجهی از انتشار گازهای گلخانه‌ای. سوم، جایگزینی تولید انرژی فسیلی با انرژی تجدیدپذیر و اجرای سهمیه‌هایی برای مبارزه‌ی کارآمد و مؤثر با گرمایش جهانی و سایر بلایای طبیعی برای انسان‌ها و حیوانات. پندرگراس و وتسه این راه‌حل‌های ممکن برای بحران اکولوژیکی را با «سه نیمه‌اتوپیا» که در میان «حافظان محیط‌زیست جریان اصلی» حاکم است (ص. ۶۰) مقایسه می‌کنند: انرژی زیستی با جذب و ذخیره‌سازی کربن، انرژی هسته‌ای و روایت‌های محافظه‌کارانه‌ی برنامه‌ی نیمه‌ی زمین. آن‌ها به‌خوبی استدلال می‌کنند که چرا این پیشنهادها راه‌حلی برای بحران اجتماعی - اکولوژیکی نیستند، در واقع تا حدی آن را بدتر می‌کنند، و چرا اقدامات آن‌ها برای عملی شدن ظرفیت‌هایشان به سوسیالیسم نیاز دارد.

از آنجایی که پندرگراس و وتسه اکوسوسیالیسم خود را به‌عنوان سازمان‌دهی مجدد جهان‌شمول مفهوم‌سازی می‌کنند، یک چالش اصلی در این راه برنامه‌ریزی اجتماعی فعالیت‌های اقتصادی است. در فصل سوم، آن‌ها برنامه‌ریزی «اقتصاد طبیعی جهانی» (ص ۱۱۴)، یعنی تولید سازمان‌دهی شده در امتداد واحدهای طبیعی را واکاوی می‌کنند. تمرکز بحث آنها کم‌تر بر فرایندهای اجتماعی و دموکراتیک است و بیشتر بر مزایای بالقوه‌ی مدیریت یک اقتصاد جهانی چند سطحی با کمک «آرمان‌شهرگرایی علمی» (ص ۹۸)، یعنی فناوری‌های مدل‌سازی قرار دارد. آن‌ها مراحل تکنیک‌های برنامه‌ریزی مانند «الگوریتم "برنامه‌ریزی خطی"» (ص ۹۰) در دهه‌ی ۱۹۴۰ در اتحاد جماهیر شوروی، «سایرنیتیک» (ص ۱۱۴)، «پروژه‌ی سایبرسین» (ص ۱۲۱) در شیلی آئنده و اولین «مدل‌های سیستم زمین» (ص ۱۲۶) در اتحاد جماهیر شوروی را ارزیابی

می‌کنند. ایده‌ی اصلی نویسندگان این است که یک ابزار مدل‌سازی علمی و احتمالاً دیجیتالی در مقیاس بزرگ که برای کنترل طراحی نشده است، می‌تواند به «حاکمیت پسا انقلابی» (ص ۱۰۷) کمک کند تا مصالحه‌ای میان به‌حداقل رساندن تصاحب طبیعت و رفع نیازهای انسان بیابد.

متأسفانه کتاب به بحث ارزشمند اصلاحات سیاسی احتمالی و ابزارهای فنی برای سازمان‌دهی منطقی متابولیسم اجتماعی با حیوانات و طبیعت محدود نمی‌شود. استدلال آن با دو مشکل عمده تضعیف می‌شود. اولین مورد احیای فلسفه در فصل اول برای تبیین بحران اجتماعی - اکولوژیکی و یافتن راهی برای حل آن است. پندرگراس و وتسه به معرفت‌شناسی پایان قرن هجدهم بازمی‌گردند تا «پایه‌های فلسفی یک اکوسوسیالیسم جدید را بنا کنند» (ص ۱۸). به‌طور خلاصه، آن‌ها هگل و مفهوم «انسانی کردن طبیعت» او (ص. ۲۸) را به‌عنوان شرورانی که راه را برای پرومته‌گرایی، یعنی تسلط بر طبیعت توسط کار آگاهانه‌ی انسانی هموار می‌کنند، سرزنش می‌کنند. نویسندگان همچنین به‌اشتباه و با استدلال‌های ضعیف، مارکس را به این سنت منتسب می‌کنند و گسست او از فلسفه‌ی بورژوازی و رویکرد جدید آن‌ها به جامعه و طبیعت را پنهان کرده و نادیده می‌گیرند. آن‌ها همچنین مالتوس را به‌دلیل نظریه‌ی جمعیت مورد انتقاد قرار می‌دهند. قهرمان آن‌ها، اما، ادوارد جنر است با «شکاکیت زیست‌محیطی» خود (ص ۲۷) زیرا سازنده‌ی واکسن آبله به‌خطراتی که همراه با تسلط بر طبیعت است اشاره و در مورد عقب‌نشینی از آن بحث کرد. آن‌ها نتیجه می‌گیرند که «شناخت‌ناپذیری طبیعت» «اصل کلیدی فلسفی اکوسوسیالیسم» است (ص ۲۰-۲۱). بنابراین، آن‌ها این را نادیده می‌گیرند که ما فقط می‌توانیم به این دلیل طبیعت را «غیرانسانی» کنیم که آن را می‌شناسیم، هر چند نه به‌طور کامل، و به این دلیل که قابل فهم است و ما باید آن را متحول کنیم.

مهم‌تر از آن، این است که کلید درک بحران اجتماعی - اکولوژیکی و راه‌حل آن فلسفه‌ی طبیعت نیست بلکه یک تحلیل مادی تاریخی از پراکسیس اجتماعی - اقتصادی است. در اینجا سرمایه‌داری خود را نشان می‌دهد. متأسفانه نویسندگان آن را به‌شکل موضوعی گردشی مفهوم‌سازی و سرمایه را با بازار و بازار را با «نیروی ناخودآگاه و قدر قدرت» هویت‌یابی می‌کنند (ص ۳۹) که «هم کارگر و هم سرمایه‌دار» را زندانی

خود می‌کند (ص ۴۱). اولین اعتراض من این است که تخریب‌های اکولوژیکی، و به این ترتیب ضرورت برنامه‌ریزی اقتصاد، تنها یا در درجه‌ی اول ناشی از «سرمایه‌ای کردن بی‌ملاحظه‌ی طبیعت» (صفحه ۵۱) توسط بازار نیست - که نه بی‌فکرانه است و نه توسط بازار انجام می‌شود - و نه از ایدئولوژی «انسانی کردن طبیعت». ویرانی‌های اکولوژیکی توسط روابط مالکیت سرمایه‌داری ممکن می‌شود و ناشی از تصاحب تقریباً نامحدود و رایگان طبیعت در روند تولید توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار است. اعتراض دوم من این است که مسئله‌ی شناخت‌ناپذیر بودن طبیعت با توجه به پراکسیس اجتماعی یک مسئله‌ی دانش‌پژوهانه است. سازمان‌دهی مجدد متابولیسم اجتماعی در یک شیوه‌ی تولید سوسیالیستی بالقوه تنها زمانی کار خواهد کرد که طبیعت به ما اجازه دهد و برای این منظور، ما به بهترین دانش موجود در مورد طبیعت نیاز داریم تا از انتقام آن از خود اجتناب کنیم.

دومین مشکل اصلی، بازگشت نویسندگان به سوسیالیسم اتوپیایی به‌عنوان رویکرد کلی آن‌هاست. نقد من نه به ادبیات اتوپیایی اشاره دارد و نه خودبه‌خود به آرمان‌شهری بودن. من مایل‌م روایت کامل طرح‌واره‌ی نویسندگان از جامعه‌ی آینده را در فصل چهارم کتاب‌شان به‌عنوان سهمی در مبارزه‌ی طبقاتی فرهنگی بخوانم. علاوه بر این، از تفکر اتوپیایی باید در برابر رئالیسم سرمایه‌داری، مهم نیست چه نوع، اما با نقد دفاع شود. با این حال، به‌عنوان یک رویکرد نظری و سیاسی، «ارائه‌ی چشم‌انداز ایجابی متقابل برای آینده» (ص ۱۲) و اشاره به گشودگی و عدم‌محدودیت برخی سوسیالیسم‌های اتوپیایی نسبت به حیوانات و طبیعت کافی نیست. از نظر سیاسی، واقعاً کمبود ایده برای آنچه می‌توان انجام داد وجود ندارد و جنبش زیست‌محیطی یکی از سنگ‌های اتوپیایی بوده است. با این حال، آنچه مورد نیاز است، قدرت سازمانی برای اجرای آن‌ها است. از نظر تئوریک، تحلیل انضمامی تکوین سرمایه‌داری و نیروهای سیاسی برای ابداع ابزارهایی برای مبارزه‌ی طبقاتی نافذسی قرن بیست‌ویکم ضروری‌تر است. با این حال، نویسندگان، در حالی که نقش روشنفکران و ایده‌های آن‌ها را بیش از حد ارزیابی می‌کنند، به‌وضوح در مورد این مسائل و دیگر مسائل این‌جهانی سکوت می‌کنند، و برخی

از اشتباهاتی را بازتولید می‌کنند که مارکس و انگلس قبلاً سوسیالیست‌های اتوپیایی فرانسوی را به‌خاطر آن‌ها مورد انتقاد قرار داده بودند.

منبع مقاله‌ی نخست

INTERNATIONAL CRITICAL THOUGHT
<https://doi.org/10.1080/21598282.2019.1585278>

منبع مقاله‌ی دوم

Capital & Class 46(2)